

باز هم، همه گویند ولی گفته سعدی دگر است

قریب ده سال پیش از این که جناب استاد دکتر متینی که خداش سلامت بداراد، در مقام تجلیل و تکریم استاد بزرگوار فقید مرحوم دکتر ذبیح الله صفا طاب ثراه و به مناسبت هشتاد سالگی آن رادمرد دانشمند نجیب سلیم النفس که بی شک یکی از چند ادیب سخندانی بود که در پنجاه سال اخیر اثری جاودانی از خود باقی گذاشت و حقی عظیم و متنی بزرگ بر گردن ادب دوستان و متتبعان و محققان در ادب فارسی نهاد، شماره ای از مجله گرامی ایران شناسی را بدان منظور اختصاص داد و برخی از ارادتمندان و شاگردان مرحوم دکتر صفا مقالاتی برای بیان اخلاص و احترام خود به آن استاد والامقام نوشتند و بدان بزرگوار اهداء کردند، و از آن جمله این حقیر ناچیز نیز مقاله ای زیر عنوان «همه گویند ولی گفته سعدی دگر است» برای درج در آن شماره خدمت جناب استاد متینی تقدیم کرد، و در آن مقاله به اختصار سی چهل مورد از مواردی را که حضرت شیخ اجل یا از باب «توارد خاطرین» یا با «اقتباس» از شاعری پیش از خود معنی و مضمونی را که آن شاعر سروده بود، به صورتی زیباتر و با بیانی شیواتر در غزلیات یا در بوستان آراسته و عرضه فرموده است به عرض خوانندگان گرامی و فاضل ایران شناسی رسانید.

از آن جا که آقای دکتر محمد علی همایون کاتوزیان که مقام فضل و تتبع ایشان در ادبیات سنتی قدیم و ادبیات جدید و معاصر فارسی بسیار مشخص است در شماره ۲ سال پانزدهم تابستان ۱۳۸۲ مجله ایران شناسی اییات معروف و بسیار بسیار شیوا و دل انگیز حضرت شیخ اجل را درباره «پروانه و شمع» در بوستان و اییات منتخبی از غزل لطیف شیخ عطار را در مقاله مشروح خود زیر عنوان: «من استاده ام تا بسوزم تمام» مورد بحث و تحلیل

قرار داده اند و مثل همیشه که وقتی درباره شاعر یا ادیبی مطلبی مرقوم می فرمایند، به اصطلاح «سنگ تمام» می گذارند در آن مقاله هم ملاحظات دقیقی را گنجانده بودند، به عرض می رساند: این بنده از چند سال پیش و پس از تحریر مقاله اهدائی به مرحوم استاد صفا رحمة الله علیه، باز به موارد متعددی از همان «توارد» ها یا «اقتباس» ها برخورده ام که در حاشیه کلیات یا در دفتری که مخصوص این نحوه یادداشتهاست نوشته ام و از آن جمله یکی هم همین داستان مکالمه شمع و پروانه است، که البته این را که، حضرت شیخ اجل از شاعری ایرانی عرب زبان اقتباس فرموده بیش از چهار سال پیش در جزء تعلیقات و حواشی ای که بر کتاب نَسْمَةُ السَّحَرِ، فیمن تشیع و شعراً افزوده ام نوشته ام. ولی چون متن آن کتاب و حواشی تعلیقات این ناچیز بر آن به زبان عربی ست، اینک بی مناسبت ندانستم که آن را خدمت خوانندگان محترم ایران شناسی نیز عرضه بدارم که به مقام رفیع و والای حضرت شیخ اجل سعدی بیشتر واقف گردند و به یقین بپذیرند که این که سعدی می فرماید: مردم همه دانند که در نامه سعدی / مشکى ست که در طبله عطار نباشد. او صد در صد واقعیتی را بیان فرموده است، خواه مقصودش از «عطار» به مقتضای دلالت «مُشک»، و «طبله» عطر فروش باشد یا «ایهام» و به تعبیر جناب کاتوزیان: «تعریض» به شیخ عطار (گرچه گویا نظر ایشان متوجه سنائی و بیت حضرت شیخ: «باطل است آن، که مدعی گوید / خفته را خفته کی کند بیدار» و یا حضرت فردوسی و «مرا با کسی خود سر جنگ نیست / و گرنه مجال سخن تنگ نیست» باشد).

به هر حال آن شاعر عربی گو، (یا عربی سرای) ایرانی، قاضی ناصح الدین اَبی بکر احمد بن حسین ارجانی یا ارجانی به تخفیف «ر» است. و او یکی از چند شاعر ایرانی ست که با سرودن شعر به زبان عرب، ادب عرب را غنی تر و در عین حال آراسته به لغات و امثال فارسی ساخته است. این که عرض می کنم یکی از «چند» شاعر ایرانی ست، از آن روست که خوانندگان گرامی لطفاً متوجه باشند که از قرن سوم تا همین قرن حاضر بسیاری از ایرانیان فارسی زبان به عربی شعر سروده اند و بعضاً بسیار هم خوب سروده اند که شعر و نام بسیاری از قدمای آنان در کتبی نظیر یتیمه الدهر ثعالبی و دمیة القصر باخرزی و حماسة الطرفاء زوزنی و خریدة القصر عماد کاتب اصفهانی ثبت و ضبط شده است. اما از شعر بسیاری از آنان، این معنی، که چنان شعری سروده شاعری که زبان مادری او عربی باشد نیست، بر اهل نظر در عربیت پوشیده نمی ماند تا آن جا که در شعر شاعر و ادیب ماهر و لغت شناس صنعتگری که در شعر و نثر خود بسیار پایبند صنایع ادبی و سجع و جناس است - و گهگاه بارد و بی مزه می نماید - یعنی صاحب بن عباد متوفی

۳۸۵ با همه بلاغت معنوی و استواری لفظی آن نیز این نکته تظاهر یا تجلی می کند. و نیز شعر شعرای مقیم در «دربار» و دستگاه او را که ثعالبی در یتیمه الدهر باب مفصلی به آن اختصاص داده است و از آنان به «شعراء» «صاحب» یا شاعرانی که از دیگر شهرها به قصد زیارت و عرض هنر خود به صاحب نزد او آمده اند و همین که ادب دوستی و شاعر پروری او را دیده اند: «قصد رحیلشان» به اقامت بدل شده است، یاد می کند، و یاقوت و ابن خلکان هم نام برخی از آنان را آورده اند، و قطعات و مفردات بسیاری از شعر همین شاعران در کتب تاریخی و ادبی فارسی مثل ترجمه کلیله و دمنه و مرزبان نامه و تاریخ طبرستان و بختیار نامه و راحة الصدور و جهانگشا و امثال آن نیز آمده است، نمی توان با همه همسایگی شان با عراق و دیگر سرزمینهای عرب زبان، آن را همپایه شعر معاصرانشان از شعرای عرب شمرد.

ولی سه شاعر بزرگ (و به معنای درست کلمه بزرگ) ایرانی فارسی زبان را در قرن پنجم و ششم به راستی می توان همانند و بلکه برتر از شعر بعضی شاعران معاصر عرب آنان یا اندکی مقدم بر آنان مانند غزّی و سید مرتضی و ابن خفاجه و سبط ابن التعاویذی دانست. دو تن ازین سه شاعر عالیمقام در اواسط قرن پنجم و اوائل قرن ششم می زیسته اند یعنی به ترتیب در سالهای ۵۱۲ و ۵۱۵ و سومی در سال ۵۴۴ از دنیا رفته اند. البته اینان با شاعر دیگر بسیار بزرگ عرب در قرن پنجم یعنی مهیار بن مرزویه دیلمی متوفی ۴۲۸ که ایرانی الاصل است نیز در شعر برابرند اما از آن جا که مهیار یا مهیار مانند سلف عالیمقام ایرانی اش، ملک الشعراء علی الاطلاق عرب در دوران هارون و مأمون عباسی یعنی ابونواس حسن بن هانی اهواری زبان اصلی اش عربی ست او را در شمار شاعران سه گانه مزبور نمی آورم.

و این مهیار گوینده همان ابیات مشهوری ست که، جناب عالی، جناب دکتر متینی، و این بنده مخلص شما در کلاس ششم ادبی در تاریخ ادبیات مرحوم دکتر رضازاده شفق به عنوان تکلیف درسی می خواندیم و انشاء الله شاید هنوز در خاطر جناب عالی محفوظ مانده باشد که:

وَأَبِي كَسْرِي عَلِيُّ أَيْوَانُهُ أَيْنَ لِلنَّاسِ أَبٌ مِثْلُ أَبِي
 قَدْ قَبَسْتُ الْمَجْدَ مِنْ خَيْرِ أَبٍ وَقَبَسْتُ الدِّينَ مِنْ خَيْرِ نَبِيٍّ
 وَضَمَمْتُ الْفَخْرَ مِنْ أَطْرَافِهِ سَوَّدَدَ الْفُرسِ وَدِينِ الْعَرَبِ

باری ببخشید که این مقدمات مفصلتر از اصل موضوع متن مقاله شد، آن چند شاعر والامقام بزرگ ایرانی فارسی زبان که عرض کردم به ترتیب زمانی (یعنی زمان

در گذشتگان) عبارتند از ابوالمظفر ابیوردی و مؤید الدین طغرانی شهید (سراینده قصیده مشهور «لامیه العجم»)، که اولی در سال ۵۱۲ در زمان محمد بن ملک‌شاه در اصفهان به زهر کشته شد و دومی نیز سه سال پس از او به سعایت دشمنان به تیر و شمشیر شهید گشت و سومین آنان همین قاضی ابی بکر احمد بن الحسین الارجانی است که در سال ۵۴۴ در شهر «عسکر مکرم» که از نواحی اهواز است و نیشکر آن بسیار مشهور، در گذشت. و مناسب است که عرض کنم پس از بیش از نهصد سال از مرگ قاضی ارجانی، شاعر ایرانی الاصل و فارسی زبان بسیار بزرگ دیگری که پرتو او در شعر عرب همچون پرتو عطارد و ستارگان قدر اول دیگر است در آسمان ادب عرب درخشید و او مرحوم محمد مهدی جواهری یا «الجواهری» است که یقیناً می توان گفت که در قرن بیستم در ادب عرب شاعری به عظمت مرحوم امیر الشعراء احمد شوقی مصری ترکی الاصل و مرحوم محمد مهدی جواهری عراقی ایرانی الاصل در قدرت قریحه و سحر بیان و لطافت ذوق و ظرافت طبع و سلاست کلام به وجود نیامده اند (با وجود همه شاعران بزرگ مصری و سوری و خصوصاً عراقی که در قرن بیستم درخشیدند). مرحوم محمد مهدی جواهری را عبدالکریم قاسم از عراق آواره ساخت و آن مرحوم مدت‌ها در پراگ می زیست و سالهای آخر عمر را در دمشق گذراند و در مرداد ماه ۱۳۷۷ در همان شهر از دنیا رفت. آن مرحوم برادر کهنتر مرحوم عبدالعزیز جواهر کلام ادیب و محقق معروف و مترجم مثنوی حضرت مولینا به شعر عربی است که ساکن ایران بود و در سال ۱۳۶۱ یا ۱۳۶۲ در تهران وفات یافت، و علی جواهر کلام نویسنده و سخنور رادیویی رادیوی تهران از عموزاده های او بود.

پس از این جملات معترضه طولانی برگردم به شرح حال مختصری از قاضی ارجانی. او در سال چهار صد و شصت در «ارجان» به دنیا آمد و در جوانی در مدرسه نظامیه اصفهان تحصیلات خود را تکمیل کرد و سپس به سمت قاضی نواحی «عسکر مکرم و شوشتر» منصوب شد و تا آخر عمر در همین شهر زندگی کرد و در سال ۵۴۴ در همان جا وفات یافت. و برای شناساندن عظمت مقام او اجازه فرماید آنچه را وزیر و نویسنده معروف ایرانی «عماد کاتب اصفهانی» در کتاب بسیار بسیار معروف خود خریدة القصر که از مهمترین مآخذ و منابع تاریخ ادب عرب است گفته، به نقل از وفیات الاعیان ابن خلکان برای شما بازگو کنم:

روزگاران، چنوبی را بر ادب هدیه نکرده است یا به شعرش چون شعر ابوتام یا حسان بن ثابت است و نثرش چون نثر قس بن ساعده ایادی است. با قلم فارسی خود یکه تاز میدان سخن است و چونان سلمان فارسی نشانه ای روشن بر کلام پیغمبر که فرمود اگر دانش بر ستاره پروین آویخته

باشد ایرانیان بدان دست خواهند یافت؛ او میان شیرینی سخن و آبداری و خوشگواری آن جمع کرده است.

پایان سخن عماد به نقل ابن خلکان: قاضی ارجانی با طغرائی بسیار مانوس بود و فراوان مدح او را کرده است. و نخستین بار دیوان او (که البته حاوی تمام اشعار او شاید نباشد) در سال ۱۳۰۷ قمری (۱۱۷ سال پیش) در بیروت چاپ شد و اخیراً نیز چاپ بسیار تمیز و محشی و مشروحی در دو جلد از آن منتشر شده است و محتوی قصاید مطمئن و غراً و قطعات مستحسن و شیوا در همه ابواب شعر از مدح و رثاء و وصف است و حاوی بیش از ده هزار بیت است و خلاصه بی تردید از بزرگترین شاعران دوران عباسی ست و همان توصیف و تعریفی که عماد کاتب از او کرده است برای بیان مقام والای او بهترین معرف است.

قاضی ارجانی در قطعه ای پنج بیتی مضمونی را که حضرت شیخ اجل به چنان شیوایی و دل انگیزی و شور و شوق و سوز بیان فرموده است، (شاید برای اولین بار این شاعر) چنین سروده است:

وَلَقَدْ أَقُولُ لَشَمْعَةٍ نَصَبْتُ لَنَا وَسُئِرُ جُنْحِ اللَّيْلِ ذَاتُ جُنُوحِ
أَنَا مَنْ يَحِينُ إِلَى الْأَحْبَةِ قَلْبُهُ وَلَكِ الْبُكَاءُ بِدَمْعِكَ الْمَسْفُوحِ؟
قَالَتْ عَجِلْتُ إِلَى الْمَلَامِ مُسَارِعاً فَاسْمِعْ بِيانَ حَدِيثِي الْمَشْرُوحِ
أَفَرِدْتُ مِنْ إِيَّافِ شَيْءٍ وَصَلُّهُ حَلْوِ الْجَنِيِّ عَذْبُ الْمَذَاقِ صَرِيحِ
بِالنَّارِ فَرَّقْتَ الْحَوَادِثَ بَيْنَنَا وَبِهَانِذَرْتُ أَعْوُدُ أَقْتُلُ رُوحِي^ه

و به تعبیر نظامی عروضی: «و فصحا دانند و بلغا شناسند» که تفاوت میان شعر ارجانی و شعر سعدی از زمین تا آسمان است و به راستی که: همه گویند ولی گفته سعدی دگر است». و برای آن که خواننده گرامی مضمون ابیات ارجانی را بهتر در یاد جاسارت می کنم و آن را به فارسی بر می گردانم (و البته به مضمون و نه صد در صد تحت اللفظی) تا سحر شعر حضرت شیخ اجل را که با زبان دری فارسی که بنا بر مشهور دامنه لغاتش چندان وسیع نیست، که آن چنان خواننده فارسی زبان را مسحور می سازد، در مقابله با الفاظ ارجانی که به زبان پر از لغات مترادف عربی گفته است، بیشتر روشن شود:

در آن هنگام که پرده های تاریکی شب به آرامی به سوی خاور می گرایید

به شمع می که برای من بر شمعدانی نهاده بودند گفتم:

این منم که دلم در فراق آن دوستان یکدل می نالد

گریه تو از چیست و اشک ریزانت برای کیست؟

گفتا: تند مران و در سرزنشم شتاب مکن

و شرح درد اشتیاق را از سینه شرحه شرحه من بشنو
 من از وصل یاری که سخت بدان دلبسته و وابسته بودم برکنار شده و تنها مانده ام
 یاری شیرین و خوشگوار و پاک و پاکیزه را از من باز گرفتند
 با آتش میان من و یارم جدایی افکندند
 اینک من پیمان وفا را نگه می دارم برای آن که خود را به کشتن دهم به همان آتش
 باز می گردم تا جانم را به پایش ریزم. (ترجمه به مضمون است).

فیلاذلیا، بهمن ۱۳۸۲

زیرنویس:

- ۱- نسمة السحر فیمن تشیع و شعر (یعنی نسیم سحری در یادکرد شاعران شیعه) که ترجمه حال شاعران شیعه عرب زبان از قرن اول تا اواسط قرن یازدهم هجری ست تالیف یوسف بن یحیی الصغانی، ج ۱، ص ۲۹۸، چاپ تهران، ۱۳۷۸، که کتاب از مراجع و مأخذ مهم ادبی عرب است.
- ۲- مرحوم علامه دهخدا رحمة الله علیه، دو محل را به نام ارجان یا ارجان یا ارغان نام می برد که یکی همان است که در شعر منشی در مدح عضدالدوله دیلمی ذکر شده و نزدیک یا از اقلیم فارس است و دیگری همین ارجان یا ارجان که این شاعر بزرگ بدان جا منسوب است ولی نامی از ارگان با کاف فارسی به میان نمی آورد. در زمان ما مرحوم شیخ محمد جواد ارگانی که از شاگردان میرزا مرحوم آقای آخوند خراسانی بود نماینده مجلس مؤسسان ۱۳۰۴ (که به سلطنت رضاشاه رای داد و نماینده ادوار هفتم تا سیزدهم مجلس شورای ملی از دشت میشان اهواز (سابقاً: بنی طرف) بود و من بنده آن مرحوم را که در سال ۱۳۲۳ به مشهد آمده بود در منزل مرحوم آقای حاج میرزا احمد کفانی (پسر سوم مرحوم آخوند خراسانی) دیدم- و پسر این شیخ محمد جواد در حزب توده داخل شده بود و پدر از او سخت ناراضی می بود. (به هر صورت قاضی ارجانی به همین ارگان منسوب است. پوشیده نماند که من بنده مرحوم ارگانی را دیدم که لباسی چون لباس مرحومان استادان اجل شهابی و همایی رحمة الله علیهما بر تن داشت. خدا سلامت بدارد آقای دکتر حبیب لاجوردی را که اطلاعات دوران نمایندگی مرحوم ارگانی را ایشان به بنده لطف کردند).
- ۳- «عماد» از ابوتمام و حسان به اوس و خزرج تعبیر کرده است.
- ۴- اصل حدیث: «لوکان العلم معلقا بالثریا لتناوله قوم من ابناء فارس» کنز العمال، ردیف ۳۳۳۴۳.
- ۵- دیوان، ص ۸۳، چاپ بیروت، ۱۳۰۷ قمری.